

جورج اورول

۱۹۸۴

ترجمہ
حمید رضا بلوچ

با مقدمہ ای از:
اریک فروم



انتشارات مجید

سرشناسه:	اورول، جورج، ۱۹۰۳ - ۱۹۵۰ م. Orwell, George
عنوان و نام پدیدآور:	۱۹۸۴ / جورج اورول؛ ترجمه‌ی حمیدرضا بلوچ؛ یا مقدمه‌ای از اریک فروم.
مشخصات نشر:	تهران: مجید، ۱۳۸۶.
مشخصات ظاهری:	۲۸۸ ص.
شابک:	978 - 964 - 453 - 046 - 7
وضعیت فهرست‌نویسی:	فیا
یادداشت:	عنوان اصلی: 1984, c2000
عنوان گسترده:	هزار و نهمصد و هشتاد و چهار.
موضوع:	داستان‌های انگلیسی - قرن ۲۰ م.
شناسه افزوده:	فروم، اریک، ۱۹۰۱ - ۱۹۸۰، مقدمه‌نویس. Fromm, Erich
کتابخانه افزوده:	بلوچ، حمیدرضا، ۱۳۳۸ - ، مترجم.
رده‌بندی کنگره:	۱۳۸۶ ۷۴ ۸۷۳ الف / ۳ PZ
رده‌بندی دیویی:	۸۲۳/۹۱۲
شماره کتابشناسی ملی:	۱۱۴۸۴۹۸



نشر به سخن



انتشارات مجید

تهران، خ. انقلاب، خ. ۱۲ فروردین، خ. لبافی‌نژاد، شماره ۲۴۰
تلفن: ۶۶۴۹۱۵۸۸ - ۶۶۴۹۵۷۱۳

جورج اورول

۱۹۸۴

ترجمه‌ی حمیدرضا بلوچ

ویراستار: شکوه آرونی

چاپ دهم، تهران، ۱۳۹۴ ه. ش.

۱۰۰۰ نسخه

لینوگرافی: غزال

چاپ: چاپخانه‌ی منصور

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۴۵۳-۰۶۴-۷

ناشر همکار: انتشارات به سخن

www.majidpub.com

۱۴۵۰۰ تومان

مقدمه

رمان ۱۹۸۴ جورج اورول، بیانگر روحیه‌ای خاص و هشداردهنده است. روحیه به تصویر کشیده شده در این کتاب، نومیذی نسبت به آینده انسان است و به همگان هشدار می‌دهد که اگر روند تاریخ تغییر نکند، انسان‌ها در سراسر دنیا، بی آنکه خود بدانند، خصوصیات انسانی خود را از دست می‌دهند و به آدم‌هایی ماشینی و بی روح تبدیل می‌گردند.

نامیذی نسبت به آینده انسان در مقابل آشکار با اساسی‌ترین جنبه‌های تفکر غربی، یعنی ایمان به پیشرفت بشر و قابلیت انسان در ایجاد دنیایی سرشار از صلح و عدالت است. این امید، از تفکر رومی و یونانی، همچنین مفهوم مسیحیای پیامبران عهد عتیق ریشه می‌گیرد. فلسفه تاریخ عهد عتیق بر این اعتقاد استوار شده که: انسان رشد می‌کند و در طول تاریخ شکوفا می‌شود و به همان چیزی که مقدر شده، تبدیل می‌شود. بر این اساس انسان قدرت عشق و منطق خود را پرورش می‌دهد و به کمال می‌رسد و از این طریق دنیا را تحت سیطره خویش درمی‌آورد؛ و در عین حال که با طبیعت و دیگر انسان‌ها وحدت می‌یابد، فردیت خود را حفظ می‌کند. هدف انسان، صلح و عدالت جهانی است و پیامبران ایمان دارند که به رغم تمام خطاها و گناهان بشر، سرانجام «روز موعود» که در ظهور مسیح تبلور یافته است، فرا خواهد رسید.

این مفهوم پیشگویانه و پیامبرانه، مفهومی تاریخی بود، حالتی از کمال که انسان در طول تاریخ به آن پی می‌برد. مسیحیت این مفهوم را به نوع فرا تاریخی و کاملاً روحانی تبدیل کرد. ولی از عقیده خود مبنی بر ارتباط میان هنجارهای اخلاقی و سیاست نیز چشم‌پوشی نکرد. متفکران مسیحیت در اواخر قرون وسطی تأکید داشتند که اگرچه «حکومت خدا» در محدوده عصر تاریخی

نمی‌گنجد، ولی نظام اجتماعی، نیاز دارد اصول معنوی مسیحیت را درک کند و خود را با آن تطبیق دهد. فرقه‌های مختلف مسیحی، قبل و بعد از نهضت اصلاح دینی، به نحوی فعال، مصرانه و انقلابی بر این نیازها تأکید داشتند. با فروپاشی قرون وسطی، به نظر می‌رسید احساس قدرت و امیدواری انسان برای دستیابی به کمال فردی و اجتماعی، هم جان تازه‌ای گرفت و هم به راه‌های جدیدی دست یافت. یکی از مهمترین نمونه‌ها، شکل جدیدی از نوشتار است که از زمان رنسانس آغاز شد و اولین نمود آن ناکجاآباد یا «اتوپیا»^۱ی توماس مور است. نامی که از آن پس برای تمامی آثار مشابه به کار گرفته شد. اتوپیا^۲ی توماس مور، ضمن انتقاد کوبنده از بی‌عدالتی‌ها و تناقض‌های منطقی جامعه وی، تصویری از جامعه ایده‌آل ارائه می‌دهد که اگرچه کامل نیست ولی بسیاری از مشکلات بشر را که برای معاصران وی لاینحل می‌نمود، حل می‌کرد. مشخصه اصلی اتوپیا^۳ی توماس مور با سایر جوامع آرمانی مشابه، این بود که آنها از اصول کلی صحبت نمی‌کردند بلکه تصویری خلاق از جزئیات مشخص جامعه‌ای ارائه می‌کردند که با عمیق‌ترین آرزوهای بشر مطابقت داشت. این جوامع متکامل، برخلاف اندیشه‌های دینی، به «روز موعود» منسوب نمی‌شدند بلکه در شرایط حاضر موجود بودند، منتها به‌جای فاصله زمانی، فاصله جغرافیایی آنها را از بشر جدا می‌کرد.

به دنبال اتوپیا^۴ی توماس مور، دو اثر دیگر پدید آمد، شهر خورشید نوشته راهب مسیحی کامپانلا^۵ و شهر مسیحی نوشته انسان‌گرای آلمانی آندره آ^۶ که مدرن‌تر از بقیه است. البته این سه جامعه آرمانی از لحاظ دیدگاه، خلاقیت و نوآوری با هم تفاوت دارند، ولی نقاط مشترک آنها در مقایسه با تفاوت‌هایشان، بسیار ناچیز است. از آن زمان تا شروع قرن بیستم، در مدت چند صد سال، اتوپیا^۷های دیگری مطرح شده است. آخرین و تأثیرگذارترین اتوپیا^۸ نگاهی به گذشته اثر ادوارد بلامی^۹ بود که در سال ۱۸۸۸ چاپ شد. این کتاب بعد از کلبه عمو تام و بن‌هور بدون شک محبوب‌ترین کتاب سال‌های آغازین قرن بود که در ایالات متحده در چندین میلیون نسخه چاپ و به بیش از بیست زبان زنده دنیا ترجمه شد. اتوپیا^{۱۰}ی بلامی آن بخش از سنت‌های برجسته آمریکایی بود که در افکار ویتمن، تارو و امرسون بیان شده بود. نوع آمریکایی همین اتوپیا^{۱۱} بود که در

1. Utopia

2. Campanella

3. Andreae

4. Edward Bellamy

جنبش سوسیالیستی اروپا، به نیرومندترین شکل بروز نمود. امید به کمال‌گرایی فردی و اجتماعی انسان، که هم از نظر فلسفی و هم از نظر انسان‌شناختی، به روشنی در آثار فلاسفهٔ روشنگر قرن هجدهم و مستفکران سوسیالیست قرن نوزدهم بیان شده بود، تا شروع جنگ جهانی اول پایدار ماند. این جنگ که ظاهراً تحت تأثیر توهماتِ چون مبارزه در راه صلح و دموکراسی و در واقع به خاطر جاه‌طلبی قدرت‌های اروپایی برای تصاحب سرزمین‌های دیگر منجر به کشته شدن میلیون‌ها نفر شد، خود آغازگر تحولی بود که قصد داشت در عرض مدت کوتاهی افکار و سنت‌های دو هزار سالهٔ غربی را در مورد امید نابود کند و آن را به نومیدی و یأس بکشانَد. روحیهٔ خشن در جنگ جهانی اول، شروع کار بود. رویدادهای دیگری به دنبال آن پیش آمد: بر باد رفتن امید به سوسیالیسم، به دست سرمایه‌داری و اسپرگرای دولتی استالین؛ بحران‌های اقتصادی جدی در اواخر دههٔ بیست؛ پیروزی جاهلیت در یکی از کهن‌ترین مراکز فرهنگی جهان، یعنی آلمان؛ وحشت جنون‌آمیزی که استالین طی دههٔ سی پدید آورده بود؛ جنگ جهانی دوم که در آن تمام ملت‌های درگیر جنگ، باقیماندهٔ ملاحظات اخلاقی خود را که بعد از جنگ اول حفظ کرده بودند، از دست دادند؛ نابودی بی‌شمار ملل متمدن که توسط هیتلر آغاز شد و با نابودی کامل شهرهایی همچون هامبورگ، درسدن، توکیو، و سرانجام استفاده از بمب اتمی بر علیه ژاپن ادامه یافت. از آن پس نژاد بشر با خطر بسیار بزرگ‌تری روبرو بوده است: خطر انهدام کامل تمدن بشر - اگر نگوییم نسل بشر - به وسیله سلاح‌های هسته‌ای امروزی و شکل‌های جدیدتر آن که در ابعاد بسیار وحشتناکی در حال توسعه است.

البته اکثر مردم نسبت به این تهدید و درماندگی خود در برابر آن، آگاهی کامل ندارند. برخی معتقدند به علت ویرانگری فوق‌العادهٔ سلاح‌های جدید، امکان جنگ منتفی است؛ برخی دیگر می‌گویند حتی اگر شصت یا هفتاد میلیون آمریکایی در عرض یکی دو روز اول جنگ هسته‌ای کشته شوند، پس از غلبه بر ضربهٔ اولیه، زندگی همچنان به روال عادی خود ادامه خواهد یافت. اهمیت کتاب اورول دقیقاً به دلیل بیان پیشگویانه همین وضعیت جدید درماندگی انسان است که بر عصر حاضر حاکم شده است.

البته فقط اورول نیست که به چنین تلاشی دست زده است. دو نویسندهٔ

دیگر، زامیاتین^۱ (اهل روسیه) در کتاب خود به نام ما، و آلدوس هاکسلی^۲ در کتاب دنیای جدید بی باک^۳، وضعیت فعلی جهان را مشابه اورول تشریح کرده‌اند و در مورد آینده هشدار داده‌اند. این سه گانه جدید را که می‌توان «اتوپیا‌های منفی» اواسط قرن بیستم نامید، نقطه مقابل «اتوپیا‌های مثبت» سه گانه‌ای است که در قرون شانزده و هفده نوشته شدند و قبلاً به آنها اشاره شد.^۴ همان‌گونه که سه گانه اتوپیای مثبت روحیه امیدوارانه و متکی به نفس انسان پس از رنسانس را نشان می‌دهد، اتوپیا‌های منفی، ناتوانی و ناامیدی انسان امروز را به نمایش می‌گذارند. چیزی متناقض‌تر از این در تاریخ وجود نداشته است: انسان در آغاز عصر صنعت، هنگامی که به واقع امکان پدید آوردن غذا برای تمام انسان‌ها را نداشت، هنگامی که در دنیایی زندگی می‌کرد که برای جنگ، بردگی و استثمار توجه اقتصادی وجود داشت، در دنیایی که فقط امکانات علم جدید و کاربرد آن در تولید و صنعت را حس می‌کرد، با این حال در آغاز دوران توسعه نوین سرشار از امید بود. آنگاه چهارصد سال بعد، هنگامی که تمام این انتظارات عملی می‌شوند، یعنی انسان می‌تواند به حد کافی برای همه تولید کند، پیشرفت صنعتی چنان ثروتی برای همه کشورهای پدید آورده است که دیگر نیازی به جنگ برای توسعه اراضی تحت حاکمیتشان نیست، هنگامی که تمام کره خاکی، همچون قاره‌ها در چهارصد سال پیش، در حال پیوستن به یکدیگر هستند، درست در چنین لحظه‌ای که انسان در شرف دستیابی به آرزوهایش است، دچار ناامیدی می‌شود. نکته اساسی در هر سه اتوپیای منفی، توصیف آینده‌ای است که در حال رسیدن به آن هستیم و هم توضیح این تناقض تاریخی.

این سه اتوپیای منفی، در جزئیات و برجسته‌سازی‌ها با هم متفاوت هستند. کتاب ما، اثر زامیاتین که در سال‌های دهه بیست نگاشته شده است، در مقایسه با اثر هاکسلی، دنیای جدید بی باک، با ۱۹۸۴ وجود تشابه بیشتری دارد. ما و ۱۹۸۴، هر دو جامعه‌ای کاملاً خشک و مقرراتی را به تصویر می‌کشند که در آن انسان فقط یک شماره است و فردیت خود را به تمامی از دست می‌دهد. این وضعیت با ترکیب ترس فوق‌العاده زیاد (در کتاب زامیاتین عمل جراحی مغز بر

1. Zamyatin

2. Aldous Huxley

3. Brave New World

۴. لازم به ذکر است کتاب پاشنه آهنین نوشته جک لندن، پیش‌بینی فاشیسم در امریکا، اولین نمونه جدید «اتوپیای منفی» می‌باشد.

روی هر انسان، سرانجام او را از نظر جسمانی نیز دگرگون می‌کند.) و بهره‌برداری‌های روانشناسانه و عقیدتی از انسان تشدید می‌شود. در کتاب هاکسلی، ابزار اصلی برای تبدیل انسان به آدم ماشینی، به کار بردن تلقین در خواب مصنوعی به مقیاس گسترده است، که دیگر نیاز به ایجاد وحشت را منتفی می‌سازد. می‌توان گفت نمونه‌های زامیاتین و اورول، به حکومت‌های استالین و نازی‌ها شباهت بیشتری دارد، در حالی که کتاب هاکسلی تصویر تحول دنیای صنعتی غرب را در آینده نشان می‌دهد - البته در صورتی که بدون تغییرات اساسی به روند فعلی حرکتش ادامه دهد.

گذشته از این تفاوت، یک سؤال مشترک در مورد هر سه اتوپای منفی وجود دارد. این سؤال جنبه فلسفی، انسان‌شناختی و روان‌شناختی و حتی شاید مذهبی داشته باشد. سؤال این است که: آیا ممکن است طبیعت انسان به گونه‌ای تغییر کند که آرزوهایش برای آزادی، شرافت، کمال و عشق را فراموش کند؟ یعنی ممکن است روزی فرارسد که او انسان بودن خویش را از یاد ببرد؟ و یا طبیعت انسانی از چنان پویایی برخوردار است که به این بی‌حرمتی‌های آشکار نسبت به نیازهای اساسی بشر واکنش نشان می‌دهد و تلاش می‌کند این جامعه غیر انسانی را به جامعه‌ای انسانی تبدیل کند؟ این نکته را باید مورد توجه قرار داد که هیچ‌یک از سه نویسنده، آشکارا، موضع نسبی‌گرایی روان‌شناختی را که در بین دانشمندان علوم اجتماعی امروز رایج است، انتخاب نمی‌کنند؛ هیچ‌یک از آنها قبول ندارد که چیزی به عنوان ماهیت انسانی وجود ندارد؛ که چیزی به عنوان صفات اساسی در انسان وجود ندارد؛ آنها نمی‌پذیرند که انسان در بدو تولد همچون کاغذ سفیدی است که هر جامعه، متن خود را بر روی آن می‌نویسد. آنها چنین می‌پندارند که انسان شیفته عشق، عدالت، حقیقت و همبستگی است و از این نظر کاملاً بانبسی‌گرایان متفاوت هستند. در واقع با نشان دادن ابزارهای مختلفی که برای نابودی این ویژگی‌ها به کار گرفته شده‌اند، ثابت کرده‌اند شیفتگی انسان نسبت به این ویژگی‌ها تا چه حد قوی و پایدار است. در کتاب زامیاتین، برای خلاصی یافتن از نیازهای ماهوی انسان، به عمل جراحی خاصی نیاز می‌افتد که بی‌شباهت به لب‌برداری از مغز نیست. در کتاب هاکسلی از قرص و انتخاب‌های مصنوعی زیست‌شناختی استفاده می‌کنند و در کتاب اورول از شستشوی مغز و شکنجه به طور نامحدود استفاده می‌شود. هر سه نویسنده

معتقدند که زدودن ماهیت انسانی از وجود انسان، کار راحتی نیست و از این نظر نمی‌توان اتهامی بر آنها وارد دانست. اما هر سه به یک نتیجه می‌رسند: این کار با استفاده از وسایل و روش‌های شناخته شده و رایج امروزی امکان‌پذیر است.

کتاب ۱۹۸۴ اورول، به‌رغم شباهت‌های فراوان با کتاب زامیاتین، به این سؤال که «چگونه می‌توان ماهیت انسان را تغییر داد؟» پاسخ خاص خود را می‌دهد. من نیز در اینجایی خواهم به برخی مفاهیم خاص «اورولی» پردازم.

جواب اورول که برای سال ۱۹۶۱ و پنج تا پانزده سال آینده آن نیز بسیار مناسب است، ارتباطی است که میان جامعه دیکتاتوری ۱۹۸۴ و جنگ اتمی برقرار می‌کند. جنگ‌های اتمی برای نخستین بار در سال‌های ابتدای دههٔ چهل بروز کردند؛ ده سال بعد جنگ اتمی در مقیاس بزرگ‌تر خودنمایی کرد، و چند صد بمب بر روی مراکز صنعتی بخش اروپایی روسیه، اروپای غربی و آمریکای شمالی فروریخت. پس از این جنگ دولت‌های تمام کشورها متقاعد شدند که ادامه جنگ به معنای زوال جامعهٔ متمدن و به تبع آن قدرت خود آنها خواهد بود. این دلایل موجب شد دیگر از بمب‌ها استفاده نشود و سه ابرقدرت «تنها به تولید و ذخیرهٔ بمب‌های اتمی پردازند تا در فرصت سرنوشت‌سازی که به اعتقاد همگی شان دیر یا زود فرامی‌رسد، از آنها استفاده کنند.» هدف حزب حاکم همچنان یافتن راه‌هایی برای «کشتن صدها میلیون نفر در چند ثانیه و بدون هیچ‌گونه هشدار قبلی» بود. اورول کتاب ۱۹۸۴ را در زمانی نوشت که هنوز سلاح‌های گرم‌ماهسته‌ای ساخته نشده بود و از نظر تاریخی بد نیست به این نکته اشاره کنیم که همه چیزهایی که در کتاب ذکر می‌شود قبلاً بر دهه پنجاه رخ داده است. در مقایسه با کشتار جمعی که سلاح‌های گرم‌ماهسته‌ای امکان آن را فراهم می‌نماید و قابلیت نابود کردن ۹۰ تا ۱۰۰ درصد جمعیت یک کشور را دارد، بمب اتمی که بر روی ژاپن انداخته شد، کوچک و بی‌اهمیت به نظر می‌رسد.

اهمیت مفهوم جنگ از دیدگاه اورول، ناشی از مشاهدات بسیار دقیق و موşkافانهٔ وی می‌باشد.

قبل از هر چیز، اهمیت اقتصادی تولید مداوم سلاح‌های جنگی را نشان می‌دهد که بدون آن نظام اقتصادی به درستی عمل نمی‌کند. سپس با تصویری تأثیرگذار نشان می‌دهد، جامعه‌ای که مدام آمادهٔ جنگ است و از مورد حمله قرار گرفتن وحشت دارد و به دنبال یافتن وسایلی برای انهدام کامل دشمنان است،

چگونه شکل می‌گیرد. تصویر اورول بسیار به جاست زیرا دلایلی آشکار بر علیه این عقیده رایج ارائه می‌دهد که با ادامه مسابقه تسلیحاتی و یافتن مانع بازدارنده «بائبات» می‌توان آزادی و دموکراسی را نجات داد. عقیده رایج، این واقعیت را نادیده می‌گیرد که با «پیشرفت» صنعتی روزافزون (که تقریباً هر پنج سال سلاح‌های کاملاً جدیدی ارائه می‌کند و به‌زودی بمب‌های ۱۰۰ یا ۱۰۰۰ مگاتنی را جایگزین نوع ۱۰ مگاتنی فعلی می‌کند) تمام مردم مجبور به زندگی در زیرزمین خواهند بود. اما همیشه قدرت تخریب بمب‌های هسته‌ای بیشتر از عمق مخفیگاه‌ها خواهد بود، و ارتش (گرچه شاید نه به طور قانونی) مسلط بر اوضاع خواهد شد، و این که تنفر و وحشت از مهاجمان احتمالی می‌تواند نگرش‌های اساسی یک جامعه دموکراتیک و انسان‌مدار را نابود کند. به عبارت دیگر، مسابقه مستمر تسلیحاتی، حتی اگر موجب بروز یک جنگ هسته‌ای نگردد، منجر به نابودی ویژگی‌های جامعه ما خواهد شد که می‌توان آنها را «دموکراتیک»، «آزاد» یا «مطابق آداب آمریکایی» دانست. اورول به طرز خلاق و ماهرانه آن توهمی را مطرح می‌کند که می‌پندارد در دنیایی که آماده جنگ هسته‌ای است، دموکراسی می‌تواند به حیات خود ادامه دهد.

یکی دیگر از جنبه‌های مهم رمان، نگرش اورول به ماهیت حقیقت است، که ظاهراً بازتابی از تلقی استالین نسبت به حقیقت به‌ویژه در دهه سی می‌باشد. اما کسانی که رمان اورول را صرفاً ردیه‌ای دیگر بر استالینسم می‌بینند، عنصر اساسی تحلیل وی را نادیده گرفته‌اند. اورول، در واقع، درباره محولی صحبت می‌کند که همانند روسیه و چین، در کشورهای صنعتی غرب نیز در حال وقوع است، منتها با گام‌هایی آهسته‌تر. پرسش اساسی اورول این است که اصولاً آیا چیزی به نام «حقیقت» وجود دارد یا نه. «واقعیت» آن‌گونه که حزب حاکم به آن اعتقاد دارد، بیرونی نیست. «واقعیت فقط در ذهن انسان است نه هیچ جای دیگر... هر چه که حزب آن را حقیقت بداند، حقیقت است.» اگر چنین باشد، پس حزب با کنترل ذهن انسان‌ها، حقیقت را کنترل می‌کند. در گفتگوی جالب میان مدافع حزب و شورشی تحت شکنجه، گفتگوی ارزشمند که با مکالمه میان مأمور تفتیش عقاید و مسیح، نوشته داستایوسکی، برابری می‌کند، اساسی‌ترین اصول حزب، بیان می‌شود. البته رهبران حزب، برخلاف مأمور تفتیش عقاید، حتی نمی‌خواهند وانمود کنند که نظام اجتماعی آنان سعی در شادی و

خوشبختی انسان دارد، زیرا انسان را مخلوقی ترسو و ضعیف می‌دانند که خود از آزادی‌گريزان و ناتوان از رویارویی با حقیقت است. رهبران حزب، خود از هدف واقعی خویش، که همانا حفظ قدرت است، آگاهند. به زعم آنان: «قدرت وسیله نیست، بلکه هدف است. و قدرت به معنی توانایی تحمیل درد و رنج بی‌حد به دیگر انسان‌هاست»^۱ بنابراین قدرت برای آنها واقعیت و حقیقت را می‌آفریند. می‌توان گفت موقعیتی که اورول در اینجا به سردمداران قدرت نسبت می‌دهد، نهایت ایده‌آلیسم فلسفی را نشان می‌دهد، اما نکته مهم‌تر تشخیص این موضوع است که مفهوم حقیقت و آزادی که در ۱۹۸۴ مطرح می‌شود یک شکل افراطی از عمل‌گرایی است که در آن حقیقت به تابعیت حزب درمی‌آید. نویسنده آمریکایی، آلن هارینگتون که در کتابش زندگی در کریستال پالاس^۲ تصویری دقیق و گیرا از زندگی در یک مؤسسه بزرگ آمریکایی ارائه می‌دهد، برای مفهوم معاصر حقیقت، اصطلاحی عالی وضع کرده است: «حقیقت متغیر». اگر مؤسسه بزرگی که من در آن کار می‌کنم، ادعا کند که محصولاتش نسبت به تمام رقبایش برتری دارد، موجه بودن این ادعا چیزی نیست که قابل رسیدگی باشد. موضوع مهم این است که تا وقتی من برای این مؤسسه خاص کار می‌کنم، این ادعا برای «من» حقیقت دارد و من از تحقیق در مورد اعتبار این حقیقت، خودداری می‌کنم. در واقع، اگر من شغلم را عوض کنم و به یکی از مؤسساتی که تا امروز رقیب «من» بوده‌اند، بروم، حقیقت جدید را منی بر بهتر بودن محصول آن مؤسسه خواهم پذیرفت و خیلی ساده، این حقیقت جدید، برایم به درستی همان حقیقت قبلی خواهد بود. یکی از تحولات شاخص و مخرب جامعه ما این است که انسان روز به روز بیشتر تبدیل به ابزاری برای تغییر شکل دادن واقعیت می‌شود و سعی دارد آن را به چیزی مناسب خواست و عملکرد خود تبدیل کند. حقیقت چیزی است که توده‌ها در مورد آن اتفاق نظر داشته باشند؛ اورول به شعار «چگونه ممکن است میلیون‌ها نفر اشتباه کنند» جمله «چگونه ممکن است حق با اقلیتی یک نفره باشد» را اضافه می‌کند و به روشنی نشان می‌دهد در

۱. این تعریف از قدرت برگرفته از کتاب *Escape from Freedom* اثر اریک فروم می‌باشد. همچنین تعریف سیمون ویل می‌گوید که قدرت، توانایی تبدیل یک انسان زنده به یک جسد، یا به عبارتی، شیء بی‌جان است.

2. Alan Harrington, *Life in the Crystal palace*.

نظامی که توجه به مفهوم حقیقت همچون یک حکم عینی مرتبط با واقعیت، منسوخ شده است، کسی که در اقلیت قرار می‌گیرد باید بپذیرد که دیوانه است. اورول برای توصیف نوع تفکر غالب در ۱۹۸۴ واژه‌ای وضع می‌کند که مدتی جزو واژگان جدید محسوب می‌شود: «دوگانه‌باوری». «دوگانه‌باوری به این معناست که فرد به طور همزمان، در یک مورد خاص، دو عقیده متضاد داشته باشد و هر دو را نیز بپذیرد. ... این فرایند باید آگاهانه باشد، در غیر این صورت نمی‌تواند با دقت کافی انجام شود. اما در عین حال باید ناآگاهانه باشد و گونه احساس خطا، احساس گناه به همراه می‌آورد.» دقیقاً همین جنبه ناآگاهانه دوگانه‌باوری است که بسیاری از خوانندگان ۱۹۸۴ را به این فکر می‌کشاند که باور کنند، روش دوگانه‌باوری توسط روس‌ها و چینی‌ها به کار گرفته شده است، در حالی که این روش برای خود آنها کاملاً غریبه و ناآشنا محسوب می‌شود. اما این نوعی بیش نیست و آن را با چند مثال می‌توان نشان داد. ما در غرب صحبت از «دنایای آزاد» می‌کنیم که هم شامل نظام‌های متکی بر آزادی بیان و انتخابات آزاد، مانند ایالات متحده و انگلستان می‌شود و هم شامل نظام‌های دیکتاتوری آمریکای جنوبی (حداقل تا زمانی که وجود دارند)؛ ما همچنین اشکال گوناگون حکومت‌های دیکتاتوری، مانند حکومت فرانکو و سالازار و حکومت‌های جنوب آفریقا، پاکستان و حبشه را در این «دنایای آزاد» می‌پذیریم. در حالی که از دنایای آزاد صحبت می‌کنیم، عملاً منظورمان تمام کشورهای است که بر ضد روسیه و چین هستند، و همان‌طور که کلمات هم نشان می‌دهند، همان کشورهایی که دارای آزادی سیاسی هستند نمونه معاصر دیگری از نگهداری دو عقیده متضاد به طور همزمان در ذهن و پذیرش هر دو آنها را می‌توان در بحث راجع به تسلیحات جنگی مشاهده کرد. ما قسمت عمده‌ای از درآمد و انرژی خود را صرف ساخت سلاح‌های هسته‌ای می‌کنیم و چشم خود را بر روی این واقعیت می‌بندیم که این سلاح‌ها می‌توانند یک‌سوم، یک دوم و یا اکثر مردم ما و دشمنان ما را نابود کنند. برخی مانند هرمان کان، یکی از نویسندگان زنده، موضوع‌های مربوط به راهبردهای اتمی، از این هم فزاینده‌تر می‌روند. وی می‌گوید: «... به عبارت دیگر جنگ وحشتناک است، در این مورد بحثی نیست، اما صلح نیز همین‌طور است و به جاست با محاسبات امروزی مقایسه‌ای بین وحشت جنگ و وحشت صلح صورت بگیرد تا ببینیم

کدام یک بدتر است»^۱

کان بر این اعتقاد است که جنگ هسته‌ای احتمالاً به معنای نابودی شصت میلیون آمریکایی بوده و می‌گوید: «در چنین حالتی کشور حتی با سرعت بیشتر و به نحوی مؤثرتر بازسازی خواهد شد» و ادامه می‌دهد: «زندگی طبیعی و شاد، برای اکثریت بازمانده و نسل‌های بعدی آنان». با تراژدی، جنگ هسته‌ای متوقف نخواهد شد. او معتقد است: ۱. ما به خاطر حفظ صلح آماده جنگ می‌شویم. ۲. اگر جنگ آغاز شود و روس‌ها یک سوم جمعیت ما را بکشند و ما هم یک سوم (یا اگر بتوانیم، البته تعداد بیشتری) از آنها را بکشیم، باز هم زندگی مردم بعد از این جنگ، سعادتمند خواهد بود. ۳. هم جنگ و هم صلح، وحشتناک هستند و لازم است ما وحشتناک‌تر بودن جنگ را نسبت به صلح آزمایش کنیم. کسانی که این نوع استدلال را بپذیرند «عاقل» محسوب می‌شوند؛ کسانی که شک دارند، اصولاً آمریکای از تأثیرات کشته شدن دو میلیون یا شصت میلیون نفر برکنار بماند، «عاقل» نیستند؛ و کسانی که به عواقب سیاسی، روانشناسی و اخلاقی چنین تهدیدی اشاره می‌کنند «غیر واقع‌بین» خوانده می‌شوند.

گرچه این مقاله، برای بحث طولانی درباره مشکلات خلع سلاح مناسب نیست، اما طرح این مثال‌ها برای درک بهتر کتاب اورول اهمیت زیادی دارد؛ زیرا بدین ترتیب معلوم می‌شود که ما فعلاً نیز به «دوگانه‌باوری» دچار بوده‌ایم و این امر چیزی نیست که فقط در آینده و در رژیم‌های دیکتاتوری بدان دچار شویم. نکته مهم دیگر در بحث اوزول، رابطه تنگاتنگی با «دوگانه‌باوری» دارد و آن عبارت از این است که با دستکاری ماهرانه ذهن، فرد دیگر چیزی برخلاف آنچه که فکر می‌کند، نمی‌گوید، بلکه به متضاد آن چیزی که حقیقت است، فکر می‌کند. بنابراین، برای مثال، اگر او استقلال و انسجام فکری خود را به طور کلی از دست داده باشد، و در ضمن خود را متعلق به کشور، حزب و یا مؤسسه بداند، پس دو به علاوه دو می‌شود پنج، یا «بردگی، آزادی است». و از آنجا که دیگر به تفاوت بین حقیقت و غیر حقیقت آگاه نیست، احساس آزادی می‌کند. این مسئله خصوصاً در مورد ایدئولوژی‌ها کاربرد دارد. همان‌گونه که مأمور تفتیش عقاید باور داشت که به نام عشق به مسیح، زندانیانش را شکنجه می‌کند، حزب نیز «از تمام اصولی که جنبش سوسیالیستی بر پایه آنها استوار شده است، دوری

می‌جوید و این کار را هم به نام خود سوسیالیسم انجام می‌دهد.» یعنی محتوای آن به ضد خود بدل شده است ولی باز هم مردم اعتقاد دارند که معنی ایدئولوژی سوسیالیسم همان چیزی است که حزب می‌گوید. در این خصوص اورول اشاره آشکاری به تحریف سوسیالیسم توسط کمونیسم روسیه دارد، اما باید این نکته را نیز اضافه کرد که غرب هم به چنین تحریفی متهم است. ما جامعه خود را به گونه‌ای معرفی می‌کنیم که گویی در آن، ابتکار عمل، فردگرایی و آرمانخواهی آزاد است، ولی در واقع تمام اینها فقط حرف است. ما جامعه‌ای صنعتی با مدیریت متمرکز هستیم که عمدتاً ماهیت بوروکراتیک دارد و آرمان و انگیزه اصلی آن را مادیات و پول تشکیل می‌دهد که با علایق مذهبی یا معنوی تلطیف شده است. در این رابطه به نمونه دیگری از «دوگانه‌باوری» می‌رسیم، به این معنا که معدودی از نویسندگان که به بحث در مورد راهبردهای اتمی می‌پردازند از این واقعیت صرف‌نظر می‌کنند که از دیدگاه مسیحیت، کشتن هم به اندازه کشته شدن و یا حتی بیشتر از آن، منفور است. خروارنده رمان ۱۹۸۴ اورول ویژگی‌های فراوان دیگری از جامعه غربی امروز را در این رمان خواهد یافت - مشروط بر آنکه بتواند به حد کافی به «دوگانه‌باوری» خود غلبه کند.

بدون شک تصویر اورول بسیار ناامیدکننده است، خصوصاً اگر فرد دریابد که بنا به گفته خود اورول، این کتاب نه فقط موقعیت دشمن را نشان می‌دهد بلکه سرنوشت تمام بشریت را در پایان قرن بیستم به همین متوال می‌بیند. انسان می‌تواند در برابر این تصویر، دو واکنش از خود نشان دهد: یا بیش از پیش ناامید و تسلیم شود، یا با پذیرفتن این که هنوز دیر نشده است، با شجاعت و شفافیت بیشتر با این مسئله برخورد کند. هر سه اتوپیای منفی به روشنی اظهار می‌دارند این امکان وجود دارد که در همان حال که زندگی به روال خود ادامه می‌یابد، انسان را از صفات انسانی‌اش به کلی تهی کنند. هرکس ممکن است در درستی این تصور شک کند و با خود بگوید، گرچه می‌توان هسته انسانی وجود بشر را نابود کرد ولی با این کار آینده انسان نیز نابود خواهد شد. چنین افرادی به واقع چنان سنگدل و عاری از شور زندگی هستند که یا یکدیگر را نابود خواهند کرد و یا از شدت ملال و تشویش خواهند مرد. اگر بنا باشد دنیای تصویر شده در کتاب ۱۹۸۴، شکل غالب زندگی بر روی کره زمین باشد، در آن صورت دنیا پُر از انسان‌های دیوانه خواهد شد و در نتیجه جهان قابل اعتمادی نخواهد بود (اورول

این موضوع را با اشاره به درخشش جنون‌آمیز چشم‌های رهبر حزب، به گونه‌ای ظریف نشان می‌دهد). من اطمینان دارم که نه اورول و نه هاکسلی یا زامیاتین، به هیچ وجه قصد نداشته‌اند فرارسیدن چنین دنیای جنون‌آمیزی را امری غیرقابل اجتناب نشان دهند. برعکس، قصد آنها دقیقاً این بود که به ما هشدار دهند که اگر در تجدید حیات روح انسان دوستی و شرافت، که ریشه در فرهنگ غرب دارد، سهل‌انگاری کنیم چه راهی را پیش رو خواهیم داشت. اورول نیز مانند دو نویسندهٔ دیگر به طور ضمنی مطرح می‌کند که شکل جدید صنعتی شدن جوامع که در آن انسان ماشینی تولید می‌کند که مانند انسان‌ها عمل می‌کند و انسان‌هایی تربیت می‌کند که مانند ماشین عمل می‌کنند، به دورانی منجر خواهد شد که طی آن انسان از ویژگی‌های انسانی‌اش تهی می‌شود و به از خود بیگانگی کامل می‌رسد. دورانی که در آن انسان‌ها به شیء تبدیل می‌شوند و به صورت ضمیمه‌های فرایند تولید و مصرف درمی‌آیند.^۱ هر سه نویسنده تلویحاً اشاره می‌کنند که این خطب هم در انواع چینی و روسی کمونیسم وجود دارد هم به طور فطری در شکل جدید سازماندهی و تولید خودنمایی می‌کند، و می‌توان گفت ارتباطی با ایدئولوژی خاصی ندارد. اورول نیز مانند دیگر نویسندگان اتوپیای منفی، پیام‌آور فاجعه نیست. قصد او هشدار دادن به ما و بیدار کردن ماست. او هنوز امیدوار است، گرچه برخلاف نویسندگان دیگر اتوپیاهای مراحل قبل از جامعهٔ غرب، امیدش، رنگ دل‌سودی با خود به همراه دارد. امید تنها با شناخت تحقق می‌یابد، بنابراین ۱۹۸۴ ما را از خطری آگاه می‌کند که امروز تمام انسان‌ها با آن رودرو هستند، خطر جامعه‌ای با آدم‌های ماشینی که کوچک‌ترین نشانی از فردیت، عشق و افکار نقادانه در آنها باقی نمانده است، ولی به دلیل «دوگانه‌باوری» از وضعیت خود آگاه نیستند. چنین کتاب‌هایی هشدارهایی جدی و قدرتمند محسوب می‌شوند و چه تلخ خواهد بود اگر خواننده از سر خودینی، کتاب ۱۹۸۴ را صرفاً داستانی دربارهٔ خشونت استالینیستی ارزیابی کند و اشارهٔ آن به جامعهٔ امروزی ما را درنیابد.

اریک فروم

۱. این مشکل به تفصیل در کتاب زیر تحلیل شده است.